

اصول-تقریر جلسه ۵۳ دوشنبه-۲۸ دی ۹۴-اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

دوشنبه ۲۸/۱۰/۹۴

کلام در اقوال در معنای اسماء اشاره و نظائرش بود.

قول محقق ایروانی

خلاصه فرمایش محقق ایروانی این بود که فرق بین اسم اشاره و سایر الفاظ در این است که در سایر الفاظ مخاطب به مجرد شنیدن لفظ، تفصیلا به معنا منتقل می شود ولی در اسماء اشاره و نظائرش متکلم ابتدا جهتی از جهات مشارالیه (مانند محلش) را بیان می کند و بعد از آن که مخاطب متوجه آن جهت شد، علم تفصیلی به آن معنا پیدا می کند. مثلا وقتی گفته می شود هذا الرجل، متکلم به این کلام به محل اشاره اشاره می کند و مخاطب بعد از آن که متوجه آن محل شد، معنا را تفصیلا درک می کند.

اشکال بر کلام محقق ایروانی

اولا شما در اشکال بر آخوند فرمودید شرط استعمال اسماء اشاره، اقتران به اشاره خارجیه نیست یعنی لازم نیست که با دست یا چشم اشاره شود به معنا ولی در نظر مختارتان می فرمایید به محل اشاره می کند. اگر اشاره، با اشاره خارجیه نباشد چطور می توان به محل معنا اشاره کرد؟! ثانيا در موارد اشاره ذهنی، اگر می فرمایید ذهن منتقل می شود به جهتی از جهات آن معنا و سپس معنا را تفصیلا درک می کند - مضافا به این که حرف غلط است - در خیلی موارد مخاطب منتقل و ملتفت به محل اشاره نمی شود حتی ذهنا. مثلا شخصی می گوید آن مطلبی را که دیروز خواستم انجام بده در حالیکه مخاطب اصلا متوجه محل اشاره متکلم نمی شود و حال آنکه اسم اشاره در معنای حقیقی خود به کار رفته و مجازیتی احساس نمی شود.

قول آقای صدر

مثلاً لفظ «هذا» در خود اشاره را همراه دارد ولی نه به این جهت که وضع شده باشد برای واقع اشاره و یا معنای مقید به واقع اشاره زیرا در این صورت دلالتش بر معنا دلالت تصدیقی خواهد شد - مراد ایشان از دلالت تصدیقی این نیست که موضوع و محمول و حکمی باشد بلکه به این معناست که دلالت این لفظ تنها عن شعور و التفات ممکن است - و حال آنکه دلالت الفاظ، دلالت تصویری است زیرا اگر این لفظ از لافظ غیر ذی شعوری نیز صادر شود، معنا به ذهن خطور می کند. و هم چنین نه به این جهت که وضع شده باشد برای مفهوم اسمی اشاره، زیرا «هذا» و اشاره مترادفین نیستند.

بلکه «هذا» دلالت می کند بر نسبت اشاریه (واقع نسبت اشاریه، نه واقع اشاره و نه مفهوم اشاره) یعنی نسبت و ربطی که بین متکلم (مشیر) و مشار الیه وجود دارد همانطور که حرف «من» وضع شده است برای نسبت ابتدائیه. بنابراین «هذا» وضع شده است برای مفرد مذکری که طرف واقع می شود برای این نسبت اشاریه و اشاره بما انه امر نسبی تصویری در معنای آن اخذ شده کما این که ابتدائیت بما انه امر نسبی تصویری اخذ شده است در معنای «من».

اشکال بر کلام آقای صدر

اسم اشاره از معاریف است و لازمه معنایی که شما می کنید این است نکره باشد. اما این کلام که دلالت الفاظ، دلالت تصویری است نه دلالت تصدیقیه کلامی بدون برهان و دلیل است و از آن گذشته اگر در مورد برخی از الفاظ گفته شده باشد که دلالتشان تصویری است در مورد اسم اشاره کسی نگفته است که دلالتش تصویری است.

ان قلت: آیا اگر لافظ غیر ذی شعوری بگوید «هذا»، معنا به ذهن خطور نمی کند؟
قلت: بله معنا به ذهن خطور می کند ولی این اخطار معنا به جهت دلالت انسیه است.

نظر مختار

اسم اشاره وضع شده برای این که دلالت کند مدخولش مشار الیه است (واقع اشاره نه مفهوم آن و نه نسبت اشاریه) لکن در نزد متکلم (نه در نزد مخاطب) همانطور که «من» دلالت می کند که مدخولش مبتدأ منه است. لذا این نقض که به مرحوم ایروانی وارد کردیم که گاهی متکلم اسم اشاره را استعمال می کند در حالیکه مخاطب حتی منتقل به محل اشاره نمی شود دیگر بر ما وارد نیست.

ان قلت: در این صورت باید دلالت اسم اشاره تصدیقی باشد نه تصویری.
قلت: بله تصدیقی است کما این که در جواب آقای صدر مطرح شد.

امر ثالث (استعمال حقیقی و استعمال مجازی)

استعمال حقیقی متوقف بر وضع واضح است و این مطلبی روشن است.
اما آیا استعمال مجازی متوقف بر وضع واضح است یا بر حسن طبع؟

نظر آخوند

آخوند می فرماید شبهه ای نیست که صحت استعمال مجازی به حسن طبع است نه به وضع واضح چون وقتی می گویند این استعمال صحیح است یعنی ذوق و طبع عرف آن را می پسندد و اگر می گویند صحیح نیست یعنی عرف نمی پسندد. مثلاً اگر واضح بگویند من اجازه نمی دهم لفظ قمر را برای حسن الوجه استعمال کنید، اگر کسی آن را در حضرت ابی الفضل سلام الله علیه استعمال کند همه می گویند چه استعمال به جایی است و اگر در جایی واضح، استعمال را اجازه دهد ولی عرف آن را نپسندد، استعمال صحیح نخواهد بود.

اشکال مرحوم آقای خوئی بر کلام آخوند

اصل این نزاع که آیا صحت استعمال مجازی، به وضع واضح است یا به حسن طبع است؟ متوقف بر دو مقدمه است: ۱- استعمال مجازی داشته باشیم. ۲- واضح یک شخص یا گروه خاصی باشد. ولی اگر یک یا هر دو مقدمه باطل باشد این بحث غلط است.

اما مقدمه اول: در این مسئله که آیا استعمال مجازی داریم و یا این که تمام استعمالات، استعمال حقیقی است؟ حق با سکاکی است و مستعمل، لفظ را در غیر معنای حقیقی استعمال نمی کند بلکه ادعا می کند که رجل شجاع، اسد است و وقتی چنین ادعائی کرد، اسد را در معنای حیوان مفترس استعمال می کند. پس مجاز در اسناد است نه در استعمال.

دلیل این مطلب این است که ذوق عرفی می گویند بلاغتی که در جائی اسد هست در جائی رجل شجاع نیست.

و اما مقدمه ثانیه: بنابراین که وضع به معنای تعهد باشد هر مستعملی واضع است و وقتی همه واضع باشند دیگر معنا ندارد که شما بگویید به وضع واضع است یا به حسن طبع است.

جواب به مرحوم آقای خوئی

اما نسبت به مقدمه اول: شما قبول دارید که بعضی از استعمالات رکاکت دارد. مثلا فرمودید اسم به جای حرف نمی شود استعمال شود و لو مجازا. بنابراین همان بحث مطرح می شود که آیا صحت اسناد مجازی متوقف بر وضع است یا حسن طبع؟
اما مقدمه ثانیه: درست است که هر مستعملی واضع است ولی هر مستعملی واضع تبعی از آن واضع اولی است لذا نمی شود «من» را به جای ابتدا استعمال کرد. بنابراین تعهد باید مطابق با ذوق عرفی باشد.

اشکال محقق ایروانی

این که آخوند می فرماید استعمال در مواردی که مناسب با ذوق و طبع نیست استهجان دارد درست نیست زیرا اگر واضع ترخیص داده دیگر استهجان بی معناست بلکه چنین استعمالی لطفی ندارد. بعید نیست این فرمایش مرحوم ایروانی درست باشد.

اشکالی دیگر از محقق ایروانی

اگر استعمال صحیح متوقف بر حسن طبع است معنایش این می شود که دلالت الفاظ بر معانی، ذاتی است که شما و دیگران از آن فرار می کردید.

مرحوم ایروانی می فرماید جواب این اشکال این است که دلالت همه الفاظ به وضع است منتها نه این که واضع، دو وضع داشته باشد: یکی وضع لفظ اسد برای حیوان مفترس و یکی هم وضع برای هر معنایی که مشابهت دارد در شجاعت. که بحث از این مطلب در جلسه آینده خواهد آمد ان شاء الله.

اصول-تقریر جلسه ۵۴ سه شنبه-۲۹ دی ۹۴-اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

کلام در این بود که صحت استعمال مجازی متوقف بر حسن در نزد طبع است و یا متوقف بر وضع واضع؟

تذکر: اذن و ترخیص واضع به استعمال لفظ در معنای مجازی، به معنای وضع واضع است یعنی پس از آن که مثلاً واضع لفظ اسد را برای حیوان مفترس وضع کرد، دوباره لفظ اسد را وضع می کند برای هر معنایی که مناسب با معنای حیوان مفترس باشد به شرط آن که قرینه صارفه از معنای اول به کار رفته شود [۱].

آخوند فرمود متوقف بر حسن در نزد طبع است.

کلام محقق ایروانی نسبت به فرمایش آخوند

ظاهر کلام آخوند که می فرماید: «صحت استعمال مجازی متوقف بر حسن در نزد طبع است یا بر وضع واضع؟» ممکن است این توهم را ایجاد کند که طبع، حکم می کند به حسن استعمال لفظ اسد در رجل شجاع و حال آنکه این حرف غلط است زیرا لازمه اش این است که بین لفظ اسد و بین رجل شجاع ارتباط ذاتی برقرار باشد، اما قبلاً ثابت شد که هیچ لفظی به هیچ معنایی ارتباط ذاتی ندارد. بنابراین توضیح معنای صحیح این کلام که «دلالت لفظ در غیر ما وضع له، به حسن در نزد طبع است» چنین است:

مقدمه اول: حقیقت وضع، تنزیل لفظ است به منزله‌ی معنا یعنی واضع، لفظ را متحد با معنا می کند مثلاً لفظ اسد را وضع و تنزیل می کند برای حیوان مفترس.

مقدمه دوم: طبع، می بیند که رجل شجاع با حیوان مفترس مناسبت دارد یعنی می شود این معنای مجازی را تنزیل کرد به منزله‌ی معنای حقیقی.

مقدمه سوم: المتحد مع ما هو متحد مع الشیء متحد مع ذلک الشیء الاخر.

در نتیجه طبع حکم می کند که لفظ اسد را می توان در معنای رجل شجاع استعمال کرد.

این معنا، معنای درستی است و محقق ایروانی، دقیق معنا کرده است.

نظر مختار

استعمال لفظ در معنای مجازی، بالطبع است نه بالوضع اما نه به آن دلیل که ظاهر فرمایش آخوند ره است زیرا همانطور که مرحوم ایروانی فرموده در صورتی که واضع، لفظی را برای معنایی وضع کند، استهجان معنا ندارد.

بلکه به این دلیل که بعد از آن که دیدیم استعمال لفظ در برخی از معانی غیر ما وضع له، استهجان دارد به برهان «ان» کشف می کنیم که صحت استعمال لفظ، در معنای مناسب با موضوع له بالطبع است نه بالوضع و الا استهجانی نمی داشت.

الامر الرابع

استعمال لفظ به دو شکل ممکن است باشد: یک قسم، استعمالاتی است که شایع و متداول است یعنی لفظ، استعمال می شود در معنا مانند «ضرب زید عمروا» و یک قسم استعمالاتی است که غیر شایع است یعنی لفظ، در معنا استعمال نمی گردد که خود اقسامی است:

قسم اول، اطلاق اللفظ و اراده نوعه: مثل این که می گوئیم: زید اسم است، یعنی زید هر جایی که باشد و در هر کلامی که گفته شود، اسم است.

قسم دوم، اطلاق اللفظ و اراده صنفه: مانند این که بگوئیم: زید در جمله «زید ضرب» مبتدا است. واضح است که نوع زید مبتدا نیست چون یک وقت می گوئیم «ضرب زید» که در این مثال فاعل است و یا می گوئیم «ضرب زید» که در این مثال نائب فاعل است و یا می گوئیم «ضرب عمرو زیداً» که در این مثال مفعول است. ولی از طرفی خصوص این زیدی که در این جمله ذکر شده نیز مقصود نیست و از قبیل زیدی که مبتدا واقع می شود زیاد است، چه بعد از آن لفظ ضرب باشد و چه الفاظی دیگر.

قسم سوم، اطلاق اللفظ و اراده مثله: مثل این که می گوئیم زید در «ضرب زید» فاعل است به شرط این که از زید اراده کنیم خصوص این زیدی که در این قول هست.

این سه قسم را آخوند می فرماید بلا اشکال صحیح است چون در امر ثالث گفتیم ملاک در صحت استعمال، حسن در نزد طبع است و استعمال این موارد را طبع می پذیرد.

آخوند ره در ادامه می فرماید اگر صحت استعمال در این موارد به حسن در نزد طبع نباشد و به وضع باشد تالی فاسدی دارد و آن این است که که دیگر لفظ مهمل (مانند لفظ دیز) نخواهیم داشت چرا که آنها نیز برای نوع و صنف و مثلشان وضع شده اند.

ان قلت: مهمل لفظی است که برای معنایی وضع نشده باشد نه لفظی که اصلاً وضع نداشته باشد لذا دلالت الفاظ بر نوع و صنف و مثلشان بالوضع است.

قلت: التزام بوضعها کذلک کما تری یعنی خلاف آن چه تا کنون گفته می شده و مطرح بوده است، می باشد زیرا الفاظ را تقسیم می کرده اند به الفاظی که هیچ وضعی ندارند و الفاظی که وضع شده اند. و اما اطلاق اللفظ و اراده شخصه: مثل این که می گوئیم «زید لفظاً» و از زید اراده می کنیم خصوص این لفظی که تلفظ کرده ایم؛ آخوند می فرماید ممکن است کسی در صحت این اطلاق اشکال کند کما این که صاحب فصول اشکال کرده به این که: لازم می آید اتحاد دال و مدلول یا ترکیب القضیه من جزئین و هر دو محال است.

توضیح مطلب: در هر قضیه ای یک قضیه ملفوظه داریم و یک قضیه معقوله که در ذهن است. وقتی می گوئیم «زید قائم» قضیه ملفوظه سه رکن دارد: زید، قائم و ربط بین زید و قائم. عین همین قضیه ملفوظه، قضیه معقوله ی در ذهن است یعنی سه رکن دارد: مفهوم زید، مفهوم قائم و ربط بین آن دو. قضیه لفظیه، دال بر قضیه معقوله است یعنی هر کدام از الفاظ آن یک مدلولی دارد. مدلول زید، مفهوم زید و مدلول قائم، مفهوم قائم و مدلول ربط بین زید و قائم، ربط بین مفهوم زید و مفهوم قائم است. واضح است که در این قضیه که مثال زدیم، دال و مدلول فرق می کنند.

ولی در قضیه «زید لفظاً» اگر قرار باشد لفظ زید، دال و حاکی و مرآه باشد (بر خود لفظ زید) درست است که قضیه ملفوظه سه رکن (زید، لفظ و ربط بین آنها) و قضیه معقوله سه رکن (زید، مفهوم لفظ و ربط بین آنها) دارد ولی لازم می آید اتحاد دال و مدلول یعنی لفظ زید دلالت می کند بر خود لفظ زید که این محال است.

و اگر قرار باشد لفظ زید در این قضیه دال و حاکی نباشد، درست است که دیگر محذور اتحاد دال و مدلول پیش نمی آید ولی لازمه اش این است که قضیه معقوله مرکب از دو جزء باشد: یکی مفهوم لفظ (محمول) و یکی هم ربط (بما این که لفظ زید دال نیست قضیه معقوله، موضوع ندارد) و نسبت و ترکیب قضیه از دو جزء محال است زیرا نسبت و ربط دو طرف می خواهد.

از این اشکال، مرحوم آخوند دو جواب می دهد:

جواب اول: ما احتمال اول را در نظر می گیریم و می گوئیم که لفظ زید دال و حاکی است، ولی لازم نیست که تغایری که بین دال و مدلول است تغایر حقیقی و بالذات باشد بلکه همین که تغایرشان اعتباری باشد نیز کافی است کما فی دعاء أمير المؤمنين عليه السلام: «يا مَنْ دلّ علی ذاته بذاته». در ما نحن

فیه نیز لفظ زید از این حیث که لفظی است که صادر از لافظ است، دال است و از این حیث که خود این لفظ مراد و مقصود لافظ است، مدلول می باشد.

جواب دوم: بر این تقدیر که لفظ زید دال و حاکی نباشد نیز محذوری پیش نمی آید زیرا می گوئیم خود لفظ زید موضوع در قضیه معقوله است و لذا قضیه معقوله نیز مرکب از سه جزء است.

[۱] [مراد از این وضع، وضع نوعی است. آن چه در تبیین این نوع وضع نسبت به معانی مجازیه بیان شده به دو صورت است: یکی این که واضع بدون این که لفظ و معنای خاصی را در نظر بگیرد، وضع کند هر لفظی را (بدون این که ماده و هیئت آن را مشخص کند) برای هر معنایی که در آن یکی از علائق مصصح مجازیت وجود داشته باشد.

دیگر این که وضع کند مثلاً لفظ اسد را بر هر معنایی که در آن یکی از علائق مصصح مجازیت وجود داشته باشد. این که استاد حفظه الله در مجلس درس این قسم ثانی را مثال زدند به این معنا نیست که ایشان وضع در معنای مجازی را (علی فرض وقوع الوضع) منحصر در این قسم می دانند.

البته ظاهراً اصطلاح وضع نوعی، برای وضع به شکل اول، شایع است.

اصول-تقریر جلسه ۵۵-شنبه ۳ بهمن ۹۴-اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

شنبه ۳/۱۱/۹۴

و اما اطلاق اللفظ و اراده شخصه: مثل این که می گوئیم «زید لفظاً» و از زید اراده می کنیم خصوص این لفظی که تلفظ کرده ایم؛ آخوند می فرماید ممکن است کسی در صحت این اطلاق اشکال کند کما این که صاحب فصول اشکال کرده به این که: لازم می آید اتحاد دال و مدلول یا ترکیب القضیه من جزئین و هر دو محال است.

توضیح مطلب: در هر قضیه ای یک قضیه ملفوظه داریم و یک قضیه معقوله که در ذهن است. وقتی می گوئیم «زید قائم» قضیه ملفوظه سه رکن دارد: زید، قائم و ربط بین زید و قائم. عین همین قضیه ملفوظه، قضیه معقوله ی در ذهن است یعنی سه رکن دارد: مفهوم زید، مفهوم قائم و ربط بین آن دو. قضیه لفظیه، دال بر قضیه معقوله است یعنی هر کدام از الفاظ آن یک مدلولی دارد. مدلول زید، مفهوم

زید و مدلول قائم، مفهوم قائم و مدلول ربط بین زید و قائم، ربط بین مفهوم زید و مفهوم قائم است. واضح است که در این قضیه که مثال زدیم، دال و مدلول فرق می کنند. ولی در قضیه «زید لفظ» اگر قرار باشد لفظ زید، دال و حاکی و مرآه باشد (بر خود لفظ زید) درست است که قضیه ملفوظه سه رکن (زید، لفظ و ربط بین آنها) و قضیه معقوله سه رکن (زید، مفهوم لفظ و ربط بین آنها) دارد ولی لازم می آید اتحاد دال و مدلول یعنی لفظ زید دلالت می کند بر خود لفظ زید که این محال است.

و اگر قرار باشد لفظ زید در این قضیه دال و حاکی نباشد، درست است که دیگر محذور اتحاد دال و مدلول پیش نمی آید ولی لازمه اش این است که قضیه معقوله مرکب از دو جزء باشد: یکی مفهوم لفظ (محمول) و یکی هم ربط (بما این که لفظ زید دال نیست قضیه معقوله، موضوع ندارد) و نسبت و ترکیب قضیه از دو جزء محال است زیرا نسبت و ربط دو طرف می خواهد.

از این اشکال، مرحوم آخوند دو جواب می دهد:

جواب اول: ما احتمال اول را در نظر می گیریم و می گوئیم که لفظ زید دال و حاکی است، ولی لازم نیست که تغایری که بین دال و مدلول است تغایر حقیقی و بالذات باشد بلکه همین که تغایرشان اعتباری باشد نیز کافی است کما فی دعاء أمير المؤمنين عليه السلام: «یا مَنْ دلّ علی ذاته بذاته». در ما نحن فیه نیز لفظ زید از این حیث که لفظی است که صادر از لافظ است، دال است و از این حیث که خود این لفظ مراد و مقصود لافظ است، مدلول می باشد. بنابراین تغایر اعتباری حاصل شد.

جواب دوم: بر این تقدیر که لفظ زید دال و حاکی نباشد نیز محذوری پیش نمی آید زیرا می گوئیم خود لفظ زید موضوع در قضیه معقوله است و لذا قضیه معقوله نیز مرکب از سه جزء است: شخص لفظ زید، لفظ و نسبت بین این دو، غایه الامر موضوع در قضیه ملفوظه و موضوع در قضیه معقوله واحد است.

قبل از این که وارد نقض و ابرام در کلام آخوند شویم متذکر می شویم که قضیه «زید لفظ» قضیه ای است صحیح و صحت آن واضح است، بنابراین حتی اگر برهانی نیز بر عدم صحت آن اقامه شود باید جواب داده شود.

اشکالات وارده بر کلام آخوند ره

اشکال اول

تقابل چهار قسم دارد که یکی از اقسام تقابل تضایف است. در تعریف متضایفین آورده اند: «و المتضایفان هما المتقابلان الوجودیان اللذان یعقل کل منهما بالقیاس إلی الآخر، أو یقال بحیث یکون تعلّق کلّ منهما سببا لتعلّق الآخر به». بنابراین متضایفین دو امر وجودی هستند و وحدت در آنها معنا ندارد. از آنجا که دال و مدلول نیز متضایفین هستند [1]، باید تعدد در وجود داشته باشند و نمی شود که یک ذات و یک وجود، هم دال و هم مدلول باشد

جواب محقق اصفهانی

چنین نیست که دو مفهوم متضایف، همیشه از متقابلین باشد و به عبارت دیگر تضایف اقتضاء تعاند در وجود ندارد.

متضایفین در بعضی از اصناف تضایف به برهان و دلیل خارجی، دو وجود هستند که با هم تقابل دارند و در یک وجود جمع نمی شوند مثل علیه و معلولیه، زیرا لازمه ی اجتماع علیه و معلولیه در یک وجود، اجتماع تقدم و تاخر در یک وجود است که محال است. (علت تقدم رتبی بر معلول دارد.) اما بعضی از اصناف تضایف مانند محبیت و محبوبیت یا عالمیت و معلومیت، در یک وجود جمع می شوند مثلا شخصی که خودش را دوست دارد هم محب است و هم محبوب و یا کسی که به خودش علم دارد هم عالم است و هم معلوم. دال و مدلول نیز از همین قسم اند زیرا دلیل و برهانی بر عدم دلالت یک شیء بر خودش نداریم. شاهد بر این مطلب دعای امیر المومنین علیه السلام است که می فرماید: «یا من دل علی ذاته بذاته» و یا دعای سید الساجدین علیه السلام که می فرماید «أنت دللتنی علیک.»

ایراد بر کلام محقق اصفهانی

درست است که متضایفین دو قسم اند ولی دال و مدلول از آن قسمی هستند که تعاند در وجود دارند و در یک ذات جمع نمی شوند زیرا همانطوری که مرحوم ایروانی فرموده حقیقت دلالت، علم به یک شیء است به سبب علم به شیء دیگر؛ بنابراین دال، علت است و مدلول، معلول است لکن نه در عالم خارج بلکه در عالم ذهن و بما این که علیت و معلولیت قابل جمع در یک شیء نیستند، یک شیء نمی تواند هم دال باشد و هم مدلول و صرف تغایر اعتباری بین دال و مدلول کافی نیست.

و اما معنای کلام معصومین علیهم السلام در ادعیه این نیست که خداوند متعال بر خودش دلالت کرده بلکه به این معناست که تصدیق و فهم و اعتقاد، به عنایت خداوند تبارک و تعالی است کما این که نسبت به او عرضه می داریم انت دللتنی علی نبوه نبیک و انت دللتنی علی وصایه امیر المومنین و هكذا.

اشکالات محقق ایروانی ره

اشکال اول: حقیقت دلالت این است که از علم به یک شیء علم به شیئی دیگر حاصل شود بنابراین تحقق دلالت متوقف بر وجود دو علم است و نیز تحقق دو علم متوقف بر وجود دو معلوم است. [۲۰].
اشکال دوم: به فرض که تغایر اعتباری بین دال و مدلول کافی باشد، در ما نحن فیه حتی تغایر اعتباری هم وجود ندارد زیرا دال، لفظ «زید» بما این که لفظٌ صادر من الالفاظ نیست بلکه ذات لفظ «زید» دال است. مدلول نیز ذات لفظی است که مراد متکلم است نه بما انه مرادٌ للمتکلم.

اشکال محقق اصفهانی بر آخوند ره

با جوابی که مرحوم آخوند می دهد (تغایر اعتباری بین دال و مدلول) محذور در این قسم از اطلاق برطرف نمی شود زیرا درست است که هر لفظی که از لفظی صادر می شود دلالت می کند بر این که آن لفظ مراد لفظ بوده است ولی این دلالت، دلالت جعلیهی کلامیه نیست بلکه دلالتی است عقلیه مانند دلالت هر فعلی که از فاعلی صادر می شود بر این که این فعل مراد فاعل بوده زیرا صدور فعل اختیاری از فاعل مختار متوقف بر اراده ی اوست.

جواب آقای صدر بر این اشکال

این اشکال زمانی وارد است که مقصود آخوند از اراده در «من حیث إن نفسه و شخصه مراده» اراده تکوینیه باشد و حال آنکه مقصود ایشان اراده تفهیمیه است. آنچه عقل می گوید این است که اگر لفظی از لفظی صادر شود، لفظ تلفظ به این لفظ را اراده کرده، نه این که مقصود او از این لفظ آیا معنای آن بوده و یا شخص آن؟

بنابراین می گوییم تغایر اعتباری به این شکل است که ان هذا اللفظ من حیث انه اراد تفهیم شیء فهو دال و من حیث ان شخصه مراد بالتفهیم فهو مدلول.

[۱] [دال و مدلول بما این که دو وصف هستند متضایفین هستند نه به لحاظ ذاتشان و یا محبّ و محبوب بما این که دو وصف هستند متضایفین هستند نه به لحاظ ذاتشان و به تعبیر دیگر محیّیت و محبوبیت متضایفین هستند نه محب و محبوب و هکذا در سایر موارد تضایف مانند ابوت و بنوت، فوقیت و تحتیت و... .

[۲] [توضیح این اشکال در لابه لای اشکال و جواب اول بیان شد

تقریر اصول-۵ و ۴ بهمن ۹۴- سیداحمداحمدی

تلفیق یکشنبه و دوشنبه

۹۴/۱۱/۵

*تمه بررسی اطلاق الفظ و اراده شخصه:

بیان اقوال:

مقدمه:

پیش از بیان اقوال ما اصطلاحی را در اینجاست توضیح میدهیم:

دو گونه اطلاق برای بیان الفاظ وجود دارد:

گونه اول: اطلاق یجادی:

نفس موضوع را مستقیماً در ذهن مخاطب احضار کنیم.

گونه دوم:

اطلاق حکایی (استعمالی): حاکی اورا ایجاد میکنیم. و این حاکی در ذهن مخاطب میرود و از او منتقل میشود.

باین مقدمه به بیان اقوال میپردازیم:

قول اول: آخوند: میتواند از باب استعمال باشد و هم ایجاد.

قول دوم: مرحوم خوبی و صدر: اطلاق ایجاد نیست و محال است از باب استعمال باشد.

قول سوم: حاج شیخ: «زید لفظ» فقط از باب استعمال است و تغایر دال و مدلول اعتباراً کافیهست.

قول چهارم: مرحوم ایروانی: نه از باب ایجاد است نه استعمال.

*بررسی اقوال:

فرمایش مرحوم آخوند در جلسه گذشته بیان شد اما در تمه نقض ابرامات کلام ایشان باهاماتی را بیان میکنیم:

*اشکال مرحوم حاج شیخ به آخوند:

النقض: اگر شخصی سیلی به کسی بزند و بعد بگوید «ضربت».

در این فرض موضوع در خارج حقیقتاً ایجاد کرده شده است و بعد محمول را هم آمده اسن ولکن ایناطلاق صحیح نیست بلکه باید بگوید «هذا ضرب» و بدون «هذا» نمیشود گفت «ضرب»
بالحل: هیئت جمله تامه برای نسبت بین دو لفظ یاد و معنی در ذهن وضع شده است و برای یک معنی در ذهن و یک فعل خارجی وضع نشده است.
نتیجه:

اطلاق ایجاد در مانحن فیه صحیح نیست و فقط از باب استعمال است.
جواب مرحوم صدر از کلام حاج شیخ:
جمله اسمیه و خبریه نمیشود یک طرفش فعل خارجی باشد و طرف دیگرش معنی ذهنی. مثل نقضی که حاج شیخ فرمود.

ولکن: اگر یک طرفش لفظ باشد و طرف دیگر معنی باشد، نسبت تامه میشود برایش وضع صورت بگیرد و شاهدش «زید لفظ» است.
لذا نقض حاج شیخ وارد نیست چرا که:
آنجا یک طرفش فعل است و اینجا طرف مقابلش لفظ است.
وان شیت قلت:

نسبت بین معنی به معنی (محکی به محکی): بلا اشکال
نسبت بین لفظ به لفظ (حاکی به حاکی): بلا اشکال

حاکی به محکی: اگر حاکی لفظ باشد: بلا اشکال و اگر وجود خارجی باشد اشکال دارد.
و در نتیجه:

«زید لفظ» از باب اطلاق ایجاد است و اشکالی ندارد.
جواب به کلام شهید صدر:

ذهن دو طور به معنی منتقل میشود:

اول: تصور حاکی و انتقال به محکی: مثل استعمالات.

دوم: انتقال مستقیم به نحو عکس برداری.

منتهی در استعمالات ذهن دو کار میکند:

اول: عکس برداری میکند از لفظ «زید» و «جاء»

دوم: از عکس ای که از خارج گرفته معنایی را استیعا می کند بعلتقیه وضعیه و آن را نسبت میدهد.

ولی در اطلاق ایجابی مثل «زید لفظ» ذهن یک کار میکند و فقط عکس برداری میکند از خارج.
بنابراین:

اینطور نیست که یک طرفش در خارج باشد و طرف دیگرش در ذهن!
*اشکال مرحوم ایروانی به آخوند:

مقدمه:

هر قضیه ای سه موطن دارد:

اول: در خارج محقق می شود (به جمیع اجزاء ثلاثه اش یعنی موضوع و محمول و نسبت).
دوم: منتقل میشود از خارج به ذهن.
سوم: از ذهن منتقل میشود به عالم لفظ.

مثال: وقتی زید در عالم خارج می ایستد، قضیه خارجی محقق می شود و بعد از آن که این قضیه تصور می شود به جمیع اجزاء ثلاثه اش، قضیه عقلیه (ذهنیه) تحقق می یابد و بعد از آنکه گفته شود «زید قائم» قضیه لفظیه محقق می شود. در هر کدام از این سه قضیه، بایستی اطراف آن، محقق در موطن همان قضیه باشند و نمی شود مثلاً موضوع، زید خارجی و محمول، قائم در موطن عقل یا موطن تلفظ باشد.
ذی المقدمه:

در قضیه لفظیه، باید دو طرف نسبت، در عالم لفظ محقق باشند و حال آنکه اگر موضوع در قضیه، شخص لفظ «زید» باشد یعنی لفظ خارجی که وعاء آن خارج است و محمول آن «لفظ» باشد که ظرف آن عالم لفظ است و حاکی است از عالم خارج، یک طرف نسبت عالم خارج و یک طرف آن عالم لفظ است، در حالی که مادر مقدمه بیان کردیم که باید موطن دو طرف قضیه واحد باشند.
نتیجه:

«زید لفظ» از باب ایجابیست چرا که باید حتماً در یک وعاء باشند.

اشکال به فرمایش مرحوم ایروانی:

اشکال اول:

خلاصه:

میگوییم اشکال ندارد بشرط اینکه موضوع، مصداق محمول باشد.

توضیح:

این کبرای کلام شما پذیرفتنی است که طرفین قضایا در هر موطنی محقق شوند باید در همان موطن باشند بنابراین در قضیه لفظیه باید طرفین قضیه تحقق در ظرف تلفظ داشته باشند و صرف تحقق خارجی و یا تحقق در عالم ذهن کافی نیست.

ولکن ادعای ما: اگر موضوع، مصداق محمول باشد این کبری صدق نمیکند.

دلیل:

اگر موضوع در قضیه لفظیه خودش حقیقتاً مصداق محمول (لفظ) باشد که در «زید لفظ» زید حقیقتاً مصداق لفظ است، اینجا حمل مفهوم بر مصداق بحمل شایع است و اگر این فرض نادرست باشد دیگر در هیچ کجا حملی نخواهیم داشت.

بله! اگر به دیوار اشاره کند و بگوید: «لفظ» غلط است چرا که دیوار نه مصداق وجود لفظی لفظ است نه مصداق معنی آن.

اشکال دوم:

در زید انسان: اگر این فرمایش مرحوم ایروانی درست باشد نباید قضیه «زید انسان» صحیح باشد چرا که کلی در ذهن است و ما بر وجود خارجی حمل کردیم (زید) و در این صورت موطن دو تا خواهد بود. چرا که موضوع در خارج است و محمول در ذهن است.

*تحلیل مطلب و بیان مختار:

محقق ایروانی شما فرمودید «زید لفظ» از باب دلالت نیست چرا که باید دو چیز باشد و از باب ایجاد هم نیست چرا که نسبت باید در یک وعاء باشد. حال به شما عرض میکنیم «زید لفظ» غلط است یا درست؟ اگر بگویید غلط است مکابره با وجدان است. و اگر میگویید درست است، میپرسیم چگونه؟

برای جواب به این سوال:

حاج شیخ فرمود: از باب دلالت استعمال است.

مرحوم صدر: فرمود اطلاق ایجاد است.

اما تحلیلش:

نسبت مطلقاً درست است و کلام شهید صدر نادرست است. شاهدش این است که ذهن دو طور به معنی منتقل میشود:

اول: تصور حاکی و انتقال به محکی مثل استعمالات.

دوم: انتقال مستقیم به نحو عکس برداری.

اینطور نیست که یک طرفش درخارج باشد و طرف دیگر در ذهن (در مقابل فرمایش مرحوم ایروانی! منتهی در استعمالات ذهن دو کار میکند:

اول: عکس برداری میکند از لفظ زید و جاء

دوم: از عکس ای که از خارج گرفته معنایی را استیعاد میکند بعلقیه وضعیه وان رانسبت میدهد.

در «زید لفظ» ذهن یک کار میکند و فقط عکس برداری میکند از خارج.

اما فرمایش حاج شیخ چرنا درست است؟ مثال نقضی که حاج شیخ بیان کرد.

چرا غلط است؟ چون نمیداند ضرب به کجا میخورد.

لذا اشکال محقق اصفهانی و تفصیلی که آقای صدر می دهد درست نیست زیرا ضرب خارجی یکی

از مصادیق ضرب است و لذا می شود بدون آوردن لفظی که دال و حاکی بر آن باشد، حمل کنیم

«ضرب» را بر آن به شکل حمل مفهوم بر مصداق مانند حمل «لفظ» بر «زید.»

سه شنبه ۹۴/۱۱/۶

*اطلاق اللفظ و اراده نوعه در مثال «زید لفظ»:

اگر گفته شود «زید لفظ» و از زید خصوص لفظ زیدی که اکنون تلفظ شده اراده نشود بلکه نوع و

کلی زیدهایی که تلفظ می شوند اراده شود، در اینکه آیا این اطلاق، استعمال است و یا ایجاد سه نظریه

وجود دارد:

قول اول: آخوند ره که می فرماید هم از باب استعمال ممکن است باشد و هم از باب ایجاد.

قول دوم: محقق ایروانی و محقق اصفهانی که می فرمایند قطعا از قبیل استعمال است و محال است که

از قبیل ایجاد باشد.

قول سوم: مرحوم آقای خوئی که می فرماید محال است از باب استعمال باشد و اطلاق ایجاد است.

*کلام آخوند ره:

ممکن است از باب استعمال باشد و ممکن است از باب ایجاد باشد:

اگر از لفظ «زید» اراده شود نوع و کلی زیدهای ملفوظه و لفظ «زید» مرأه و حاکی از آنها باشد،

استعمال صورت گرفته است. چرا که ذهن اول منتقل به وجود زید میشود و بعد از آن منتقل به کلی خواهد شد.

اما اگر اراده شود شخص لفظ «زید» لکن نه بما هو شخص تا بشود اطلاق اللفظ و اراده شخصه بلکه

بما هو فرد و مصداق للکلی، استعمال صورت نگرفته است و اطلاق ایجاد است.

*فرمایش محقق ایروانی:

محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه از قبیل ایجاد باشد زیرا ایجاد یعنی نفس موضوع راد ذهن مخاطب القاء می‌کنید و حکم روی نفس موضوع می‌روند محکی آن. حال وقتی می‌گویید «زید لفظ» و بر موضوع (لفظ زید) حکم می‌کنید، آیا این حکم تعلق گرفته است به فرد خارجی لفظ «زید» و یا تعلق گرفته است به کلی و نوع لفظ «زید»؟

فرض اول: تعلق گرفته به کلی:

از آنجا که کلی را نمی‌توان در ذهن مخاطب، محقق کرد مگر این که واسطه ای آورده شود که دلالت بر آن کلی کند و حاکی از آن باشد، همیشه احتیاج به استعمال وجود دارد تا حکایت و دلالت بر نوع و کلی محقق شود.

فرض دوم: حکم تعلق گرفته به فرد خارجی:

یعنی آن وجود مشخص است که موضوع لحاظ شده، دو صورت ممکن است تصور شود:

- آن فرد و وجود مشخص بما هو وجود مشخص موضوع قرار گیرد: در این صورت از قبیل اطلاق اللفظ و اراده مشخصه می‌باشد و نه اطلاق اللفظ و اراده نوعه.
- آن فرد و وجود مشخص بما هو فرد و مصداق للکلی، موضوع قرار گیرد: در این صورت نمی‌شود حکم را متعلق به نوع و کلی دانست زیرا علی‌ای حال حکم دائر مدار همان وجود خارجی و همان حصه از کلی خواهد بود و نه کلی بما هو کلی، چرا که فرد و وجود مشخص خارجی همیشه حصه ای از کلی است و نه خود کلی و لو این که همه خصوصیات و تشخصاتش را کنار بگذاریم و الا لازم می‌آید که فرد، کلی باشد که این محال است.

نتیجه:

اگر حکم متعلق به کلی است که کلی، که در خارج ایجاد نشده و آنچه که ایجاد شده است، کلی نیست و همیشه فرد است. لذا اطلاق ایجاد محال است و قطعاً باید از باب استعمال باشد.

*فرمایش محقق خوئی ره

ایشان در مقابل کلام مرحوم ایروانی می‌فرماید:

خلاصه:

محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه، از باب استعمال و حکایت باشد و حتماً از باب ایجاد است توضیح:

مقدمه اولی:

بیان حقیقت استعمال و حکایت دو مسلک وجود دارد: ۱- استعمال، افناء لفظ در معناست. ۲- استعمال، جعل اللفظ علامه للمعنی است و هر دوی اینها در مقام محال است.

مقدمه دوم:

کلی را نمی شود در خارج ایجاد کرد مگر این که در ضمن فردش محقق شود لذا فرموده اند: الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراده و وقتی فردی در خارج محقق می شود، کلی نیز در ضمن او محقق می شود.

بنابراین اگر فرد لفظ «زید» در خارج ایجاد شد، کلی و طبیعی آن نیز محقق شده است. حال شما گاهی لفظ زید بما هو فرد مشخص را اراده می کنید، که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده شخصه و گاهی لفظ زید بما هو وجود للنوع را اراده می کنید که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

ذی المقدمه:

باتوجه به دو مقدمه فوق استعمال را در هر دو مسلک تحلیل میکنیم:

مسلک اول: افناییت:

باید این وجودی که کلی نیز در ضمن آن است، فانی باشد در وجودی که کلی در ضمن آن هست و این یعنی افناء الشیء فی نفس ذلک الشیء که محال است زیرا افناء یعنی به فانی نظر نشود و نظر به مفنی فیه باشد و لازمه ی این که یک شیء هم فانی باشد و هم مفنی فیه این است که هم به آن نظر شود و هم نظر نشود که این اجتماع نقیضین است.

مسلک دوم: علامیت:

باید این وجود که کلی نیز در ضمن آن است، علامت باشد برای همان وجودی که کلی در ضمن آن است یعنی جعل الشیء علامه لنفسه و این نیز محال است. چرا که علاات و ذوالعلامه باید دو چیز باشند. اشکال استاد بر فرمایش محقق خوئی:

اشکال اول:

این سخن که «الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراده» سخنی نادرست است. زیرا کلی طبیعی فقط در ذهن موجود است نه در خارج چرا که نسبت کلی به افرادش نسبت آباء به ابناء است و خود شما در این بحث که آیا اوامر تعلق به طبیعت می گیرند یا به افراد؟ فرموده اید: فردیت فرد به عوارضش نیست و حتی اگر کیف و کم و دیگر عوارض را از طبیعی جدا کنیم، باز حصه ای از

انسان که در ضمن زید است غیر از حصه ای از انسان است که در ضمن عمرو است و زید و عمرو با هم تباین دارند و اشتراکشان فقط در مفهوم است. واضح است که اگر این سخنان و مبانی را بپذیریم کلی در خارج وجود نخواهد داشت و التزام به وجود کلی در خارج مستلزم قبول قول رجل همدانی خواهد بود.

بنابراین قول این است که جایگاه کلی در ذهن است چون وجودات ذهنی دو قسم اند: یکی وجوداتی که از خارج بر آن نقش می بندند و دیگری وجوداتی که اختراع خود ذهن است مثل صور اجتماع نقیضین.

بنابراین در ما نحن فیه میگوییم:

وقتی لفظ زید محقق می شود، کلی در خارج محقق نشده و لذا این فرد (لفظ زید) می تواند فانی در معنای کلی باشد و نیز می تواند علامت برای معنای کلی باشد و دیگر محذور افناء الشیء فی نفسه و یا جعل اللفظ علامه لنفسه پیش نمی آید زیرا فانی و مفنی فیه و علامت و ذو العلامه با هم متفاوتند. اشکال دوم:

برفرض که این نظر را بپذیریم که کلی بوجود افرادش در خارج موجود می شود، لازم نیست مفنی فیه و یا ذو العلامه را همان وجود فانی ای قرار دهیم که کلی در ضمنش محقق شده بلکه می شود فانی، یک وجود باشد و مفنی فیه وجود دیگری که کلی در ضمن آن محقق شود. البته باید توجه داشت که این سخن برای رفع اشکال عقلی است که مرحوم آقای خوئی ادعا فرموده است.

*بیان مختار:

فرمایش مرحوم ایروانی تمام است..

ولکن شبه ای در ذهن است:

اگر مقصود از لفظ زید، طبیعت لفظ زید باشد، دو طور می شود بر آن حکم کرد:

طریق اول: همانطور که مرحوم ایروانی فرمود لفظ زید را استعمال کنیم در نوع و طبیعی لفظ زید. طریق دوم: این است که حکم و محمول، برای این شخص و سایر اشخاصی که مانند این لفظ زید هستند ثابت باشد و تمامی این وجودات موضوع باشند. این راه نیز بالوجدان ممکن و صحیح است. ان قلت: در این راه نیز استعمال صورت گرفته است.

قلت: استعمالی صورت نگرفته است چون در استعمال، دال و حاکی، موضوع نیست بلکه موضوع محکی و مدلول است ولی در این راه، یکی از اجزاء موضوع خود حاکی است.

ان قلت: در این راه ایجاد محض نیز صورت نگرفته است زیرا نسبت به غیر از شخص لفظی که تلفظ شده، نسبت به مابقی استعمال صورت گرفته است.

قلت: بله این مطلب را قبول داریم و لذا می‌گوییم اطلاق اللفظ و اراده نوعه اگر از باب حکایت و استعمال باشد کما این که محقق ایروانی فرمود (راه اول) بلا اشکال صحیح است و نیز ممکن است از بایی ملّفّق از اطلاق ایجاد و استعمال باشد و چه بسا مرحوم آخوند که می‌فرماید محتمل است این اطلاق، از باب ایجاد باشد و محتمل است از باب حکایت باشد مقصودش همین باشد.

*اطلاق اللفظ و اراده صنفه:

از ما ذکرنا روشن شد که این اطلاق نیز دو قسم است:

قسم اول:

خصوص شخص لفظی که ایجاد می‌شود، مصداق صنف است مثل این که می‌گوییم «زید فی زید قائم مبتداً» که خود این زید که اول تلفظ شده مبتدا است در این صورت می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

قسم دوم:

زید ی که ایجاد می‌شود مصداق صنف نیست مثل این که می‌گویید «زید فی ضرب زید فاعل» در این جا این زیدی که ابتدا تلفظ شده فاعل نیست، در این صورت این اطلاق می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده مثله.

*اما اطلاق اللفظ و اراده مثله

آخوند ره می‌فرماید:

قطعاً این اطلاق از باب حکایت و استعمال است. چرا که حکم را نبرده ایم روی همین شخصی که در خارج ایجاد کرده ایم بلکه حکم تعلق گرفته به وجود دیگری یعنی محکی، لکن یک وقت حاکی لفظ است و محکی معنای آن و یک وقت حاکی لفظ است و محکی نیز لفظ است که ما نحن فیه از این قسم است. و در اینجا محال است از باب ایجاد باشد.

نظر محقق ایروانی:

وقتی ایشان اطلاق اللفظ و اراده نوعه را از باب استعمال دانست، اطلاق اللفظ و اراده مثله را هم از باب استعمال می‌داند.

نظر مرحوم آقای خوئی:

این اطلاق نیز از باب استعمال نیست و از باب ایجاد می‌باشد.

توضیح:

مقدمه:

در بحث حروف بیان شده که حروف وضع شده اند برای تخصیص و تضييق مثلا وقتی گفته می شود: «الصلاه في المسجد افضل من الصلاه في الدار» کلمه «فی» بنحو تعدد دال و مدلول دلالت می کند بر این که مطلق طبیعت صلاه مراد نیست بلکه صلاتی مراد است که در مسجد باشد.

ذی المقدمه:

گاهی تضييق و تخصیص در معناست مانند مثالی که زدیم و گاهی تخصیص در الفاظ است. مثلا وقتی گفته می شود: «زید فی جاءزید فاعل» کلمه «فی» دلالت می کند که هر لفظ زیدی مراد نیست بلکه حصه ای از لفظ زید مراد است. بنابراین لفظ زید در خارج محقق شده و به آن تلفظ شده، تخصیص و تقیید نیز به وسیله «فی جاءزید» صورت گرفته و حکم (فاعل) تعلق گرفته به همین زیدی که خارجا به آن تلفظ شده و محقق شده یعنی لفظ زید محصّص.

نتیجه:

این نوع اطلاق نیز مانند اطلاق اللفظ و اراده شخیصه اطلاق ایجاد می کند یعنی حکم تعلق گرفته به همان لفظی که در خارج ایجاد شده و فقط فرقشان در این است که در اطلاق اللفظ و اراده شخیصه موضوع، خود همان لفظی است که در خارج ایجاد شده و لکن در اطلاق اللفظ و اراده مثله، حکم تعلق گرفته به حصه ای از لفظ که در خارج محقق شده که تحقق آن حصه به سبب سه کلمه بوده است یعنی «زید» و «فی» و «ضرب زید».

بنابراین در این نوع اطلاق، استعمال لغو و تحصیل است زیرا وقتی خود موضوع در خارج هست داعی بر استفاده از حاکی نداریم.

اشکالات بفرمایش مرحوم آقای خوئی:

اشکال اول:

قیاس تخصیص در معانی با تخصیص در الفاظ قیاس مع الفارق است زیرا در تخصیص در معانی فرد خارجی، مصداق حصه است ولی در اینجا حکم برای حصه نیست (زید محصّص که در ابتدای جمله واقع شده) زیرا این لفظ زید مبتدا واقع شده نه فاعل، بلکه برای زیدی است که بعد از «ضرب» واقع شده و لذا حتما باید زید اولی حاکی از زید دومی باشد و در نتیجه حتما باید اطلاق اللفظ، از باب استعمال باشد.

اشکال دوم:

در ما نحن فيه لغویت پیش نمی آید چراکه لغویت زمانی است که احتیاج به مؤونه زائده باشد و در ما نحن فيه احتیاجی به مؤونه زائده نیست زیرا لافظ هنگام تلفظ، لفظ زید را ایجاد می کند بدون این که آن را حاکی در نظر گرفته باشد و یا آن را ایجاد می کند در حالیکه حاکی است از مثلش، علی الخصوص اینکه استعمال، مطابق با ارتکاز است.

*نتیجه مبانی مختار:

اطلاق اللفظ و اراده شخصه از باب استعمال نیست. و اما اراده نوعه و صنفه و مثله از باب استعمال صد درصد می تواند باشند و اطلاق اللفظ و اراده نوعه و صنفه ممکن است از باب ایجاد تنها و از باب استعمال نباشد و بینابین باشد.

تقریر اصول-۴ و ۵ و ۹۴- سیداحمد احمدی

تلفیق یکشنبه و دوشنبه

۹۴/۱۱/۵

*تمه بررسی اطلاق اللفظ و اراده شخصه:

بیان اقوال:

مقدمه:

پیش از بیان اقوال ما اصطلاحی را در اینجا توضیح میدهم:

دوگونه اطلاق برای بیان الفاظ وجود دارد:

گونه اول: اطلاق یجادی:

نفس موضوع را مستقیماد رزهن مخاطب احضار کنیم.

گونه دوم:

اطلاق حکایی (استعمالی): حاکی اورا ایجاد میکنیم. و این حاکی در زهن مخاطب میرود و از او منتقل میشود.

باین مقدمه به بیان اقوال میپردازیم:

قول اول: آخوند: میتواند از باب استعمال باشد و هم ایجاد.

قول دوم: مرحوم خوبی و صدر: اطلاق ایجاد نیست و محال است از باب استعمال باشد.

قول سوم: حاج شیخ: «زید لفظ» فقط از باب استعمال است و تغایردال و مدلول اعتبارا کافیست.

قول چهارم: مرحوم ایروانی: نه از باب ایجاد است نه استعمال.

*بررسی اقوال:

فرمایش مرحوم آخوند در جلسه گذشته بیان شد اما در تمه نقض ابرامات کلام ایشان باهاماتی رایبان میکنیم:

*اشکال مرحوم حاج شیخ به آخوند:

النقض: اگر شخصی سیلی به کسی بزند و بعد بگوید «ضرب».»

در این فرض موضوع در خارج حقیقتاً ایجاد کرده است و بعد محمول را هم آمده اسن و لکن ایناطلاق صحیح نیست بلکه باید بگوید «هذا ضرب» و بدون «هذا» نمیشود گفت «ضرب»
بالحل: هیئت جمله تامه برای نسبت بین دو لفظ یاد و معنی در ذهن وضع شده است و برای یک معنی در ذهن و یک فعل خارجی وضع نشده است.

نتیجه:

اطلاق ایجادى در مانحن فیه صحیح نیست و فقط از باب استعمال است.

جواب مرحوم صدر از کلام حاج شیخ:

جمله اسمیه و خبریه نمیشود یک طرفش فعل خارجی باشد و طرف دیگرش معنی ذهنی. مثل نقضی که حاج شیخ فرمود.

ولکن: اگر یک طرفش لفظ باشد و طرف دیگر معنی باشد، نسبت تامه میشود برایش وضع صورت بگیرد و شاهدش «زید لفظ» است.

لذا نقض حاج شیخ وارد نیست چرا که:

آنجا یک طرفش فعل است و اینجا طرف مقابلش لفظ است.

وان شیت قلت:

نسبت بین معنی به معنی (محکی به محکی): بلا اشکال

نسبت بین لفظ به لفظ (حاکى به حاکى): بلا اشکال

حاکى به محکی: اگر حاکى لفظ باشد: بلا اشکال و اگر وجود خارجی باشد اشکال دارد.

و در نتیجه:

«زید لفظ» از باب ایجادى است و اشکالی ندارد.

جواب به کلام شهید صدر:

ذهن دو طور به معنی منتقل میشود:

اول: تصور حاکى و انتقال به محکی: مثل استعمالات.

دوم: انتقال مستقیم به نحو عکس بردارى.

منتهى در استعمالات ذهن دو کار میکند:

اول: عکس برداری میکند از لفظ «زید» و «جاء»

دوم: از عکس ای که از خارج گرفته معنایی را استیعاد میکند بعلتیه وضعیه و آن را نسبت میدهد. ولی در اطلاق ایجاد می‌کند مثل «زید لفظ» ذهن یک کار میکند و فقط عکس برداری میکند از خارج.

بنابراین:

اینطور نیست که یک طرفش در خارج باشد و طرف دیگرش در ذهن!

* اشکال مرحوم ایروانی به آخوند:

مقدمه:

هر قضیه ای سه موطن دارد:

اول: در خارج محقق می‌شود (به جمیع اجزاء ثلاثه اش یعنی موضوع و محمول و نسبت).

دوم: منتقل میشود از خارج به ذهن.

سوم: از ذهن منتقل میشود به عالم لفظ.

مثال: وقتی زید در عالم خارج می‌ایستد، قضیه خارجی محقق می‌شود و بعد از آن که این قضیه تصور می‌شود به جمیع اجزاء ثلاثه اش، قضیه عقلیه (ذهنیه) تحقق می‌یابد و بعد از آنکه گفته شود «زید قائم» قضیه لفظیه محقق می‌شود. در هر کدام از این سه قضیه، بایستی اطراف آن، محقق در موطن همان قضیه باشند و نمی‌شود مثلاً موضوع، زید خارجی و محمول، قائم در موطن عقل یا موطن تلفظ باشد. ذی المقدمه:

در قضیه لفظیه، باید دو طرف نسبت، در عالم لفظ محقق باشند و حال آنکه اگر موضوع در قضیه، شخص لفظ «زید» باشد یعنی لفظ خارجی که وعاء آن خارج است و محمول آن «لفظ» باشد که ظرف آن عالم لفظ است و حاکی است از عالم خارج، یک طرف نسبت عالم خارج و یک طرف آن عالم لفظ است، در حالی که مادر مقدمه بیان کردیم که باید موطن دو طرف قضیه واحد باشند.

نتیجه:

«زید لفظ» از باب ایجاد نیست چرا که باید حتماً در یک وعاء باشند.

اشکال به فرمایش مرحوم ایروانی:

اشکال اول:

خلاصه:

میگوییم اشکال ندارد بشرط اینکه موضوع، مصداق محمول باشد.

توضیح:

این کبرای کلام شما پذیرفتنی است که طرفین قضایا در هر موطنی محقق شوند باید در همان موطن باشند بنابراین در قضیه لفظیه باید طرفین قضیه تحقق در ظرف تلفظ داشته باشند و صرف تحقق خارجی و یا تحقق در عالم ذهن کافی نیست.

ولکن ادعای ما: اگر موضوع، مصداق محمول باشد این کبری صدق نمیکند.

دلیل:

اگر موضوع در قضیه لفظیه خودش حقیقتاً مصداق محمول (لفظ) باشد که در «زید لفظ» زید حقیقتاً مصداق لفظ است، اینجا حمل مفهوم بر مصداق بحمل شایع است و اگر این فرض نادرست باشد دیگر در هیچ کجا حملی نخواهیم داشت.

بله! اگر به دیوار اشاره کند و بگوید: «لفظ» غلط است چرا که دیوار نه مصداق وجود لفظی لفظ است نه مصداق معنی آن.

اشکال دوم:

در زید انسان: اگر این فرمایش مرحوم ایروانی درست باشد نباید قضیه «زید انسان» صحیح باشد چرا که کلی در ذهن است و ما بر وجود خارجی حمل کردیم (زید) و در این صورت موطن دو تا خواهد بود. چرا که موضوع در خارج است و محمول در ذهن است.

*تحلیل مطلب و بیان مختار:

محقق ایروانی شما فرمودید «زید لفظ» از باب دلالت نیست چرا که باید دو چیز باشد و از باب ایجاد هم نیست چرا که نسبت باید در یک وعاء باشد. حال به شما عرض میکنیم «زید لفظ» غلط است یا درست؟ اگر بگویید غلط است مکابره با وجدان است. و اگر میگویید درست است، میپرسیم چگونه؟

برای جواب به این سوال:

حاج شیخ فرمود: از باب دلالت استعمال است.

مرحوم صدر: فرمود اطلاق ایجاد است.

اما تحلیلش:

نسبت مطلقاً درست است و کلام شهید صدر نادرست است. شاهدش این است که ذهن دو طور به معنی منتقل میشود:

اول: تصور حاکی و انتقال به محکی مثل استعمالات.

دوم: انتقال مستقیم به نحو عکس برداری.

اینطور نیست که یک طرفش درخارج باشد و طرف دیگر در ذهن (در مقابل فرمایش مرحوم ایروانی! منتهی در استعمالات ذهن دو کار میکند:

اول: عکس برداری میکند از لفظ زید و جاء

دوم: از عکس ای که از خارج گرفته معنایی را استیعاد میکند بعلقیه وضعیه وان رانسبت میدهد.

در «زید لفظ» ذهن یک کار میکند و فقط عکس برداری میکند از خارج.

اما فرمایش حاج شیخ چرنا درست است؟ مثال نقضی که حاج شیخ بیان کرد.

چرا غلط است؟ چون نمیداند ضرب به کجا میخورد.

لذا اشکال محقق اصفهانی و تفصیلی که آقای صدر می دهد درست نیست زیرا ضرب خارجی یکی

از مصادیق ضرب است و لذا می شود بدون آوردن لفظی که دال و حاکی بر آن باشد، حمل کنیم

«ضرب» را بر آن به شکل حمل مفهوم بر مصداق مانند حمل «لفظ» بر «زید.»

سه شنبه ۹۴/۱۱/۶

*اطلاق اللفظ و اراده نوعه در مثال «زید لفظ»:

اگر گفته شود «زید لفظ» و از زید خصوص لفظ زیدی که اکنون تلفظ شده اراده نشود بلکه نوع و

کلی زیدهایی که تلفظ می شوند اراده شود، در اینکه آیا این اطلاق، استعمال است و یا ایجاد سه نظریه

وجود دارد:

قول اول: آخوند ره که می فرماید هم از باب استعمال ممکن است باشد و هم از باب ایجاد.

قول دوم: محقق ایروانی و محقق اصفهانی که می فرمایند قطعاً از قبیل استعمال است و محال است که

از قبیل ایجاد باشد.

قول سوم: مرحوم آقای خوئی که می فرماید محال است از باب استعمال باشد و اطلاق ایجاد است.

*کلام آخوند ره:

ممکن است از باب استعمال باشد و ممکن است از باب ایجاد باشد:

اگر از لفظ «زید» اراده شود نوع و کلی زیدهای ملفوظه و لفظ «زید» مرأه و حاکی از آنها باشد،

استعمال صورت گرفته است. چرا که ذهن اول منتقل به وجود زید میشود و بعد از آن منتقل به کلی خواهد شد.

اما اگر اراده شود شخص لفظ «زید» لکن نه بما هو شخص تا بشود اطلاق اللفظ و اراده شخصه بلکه

بما هو فرد و مصداق للکلی، استعمال صورت نگرفته است و اطلاق ایجاد است.

*فرمایش محقق ایروانی:

محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه از قبیل ایجاد باشد زیرا ایجاد یعنی نفس موضوع رادذهن مخاطب القاء می‌کنید و حکم روی نفس موضوع می‌رودنه محکی آن. حال وقتی می‌گویید «زید لفظ» و بر موضوع (لفظ زید) حکم می‌کنید، آیا این حکم تعلق گرفته است به فرد خارجی لفظ «زید» و یا تعلق گرفته است به کلی و نوع لفظ «زید»؟
فرض اول: تعلق گرفته به کلی:

از آنجا که کلی را نمی‌توان در ذهن مخاطب، محقق کرد مگر این که واسطه ای آورده شود که دلالت بر آن کلی کند و حاکی از آن باشد، همیشه احتیاج به استعمال وجود دارد تا حکایت و دلالت بر نوع و کلی محقق شود.

فرض دوم: حکم تعلق گرفته به فرد خارجی:

یعنی آن وجود مشخص است که موضوع لحاظ شده، دو صورت ممکن است تصور شود:

- آن فرد و وجود مشخص بما هو وجود مشخص موضوع قرار گیرد: در این صورت از قبیل اطلاق اللفظ و اراده شخصه می‌باشد و نه اطلاق اللفظ و اراده نوعه.
- آن فرد و وجود مشخص بما هو فرد و مصداق للکلی، موضوع قرار گیرد: در این صورت نمی‌شود حکم را متعلق به نوع و کلی دانست زیرا علی‌ای حال حکم دائر مدار همان وجود خارجی و همان حصه از کلی خواهد بود و نه کلی بما هو کلی، چرا که فرد و وجود مشخص خارجی همیشه حصه ای از کلی است و نه خود کلی و لو این که همه خصوصیات و تشخصاتش را کنار بگذاریم و الا لازم می‌آید که فرد، کلی باشد که این محال است.

نتیجه:

اگر حکم متعلق به کلی است که کلی، که در خارج ایجاد نشده و آنچه که ایجاد شده است، کلی نیست و همیشه فرد است. لذا اطلاق ایجاد محال است و قطعاً باید از باب استعمال باشد.

*فرمایش محقق خوئی ره

ایشان در مقابل کلام مرحوم ایروانی می‌فرماید:

خلاصه:

محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه، از باب استعمال و حکایت باشد و حتماً از باب ایجاد است
توضیح:

مقدمه اولی:

بیان حقیقت استعمال و حکایت دو مسلک وجود دارد: ۱- استعمال، افناء لفظ در معناست. ۲- استعمال، جعل اللفظ علامه للمعنی است و هر دوی اینها در مقام محال است.

مقدمه دوم:

کلی را نمی شود در خارج ایجاد کرد مگر این که در ضمن فردش محقق شود لذا فرموده اند: الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراده و وقتی فردی در خارج محقق می شود، کلی نیز در ضمن او محقق می شود.

بنابراین اگر فرد لفظ «زید» در خارج ایجاد شد، کلی و طبیعی آن نیز محقق شده است. حال شما گاهی لفظ زید بما هو فرد مشخص را اراده می کنید، که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده شخصه و گاهی لفظ زید بما هو وجود للنوع را اراده می کنید که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

ذی المقدمه:

باتوجه به دو مقدمه فوق استعمال را در هر دو مسلک تحلیل میکنیم:

مسلک اول: افناییت:

باید این وجودی که کلی نیز در ضمن آن است، فانی باشد در وجودی که کلی در ضمن آن هست و این یعنی افناء الشیء فی نفس ذلک الشیء که محال است زیرا افناء یعنی به فانی نظر نشود و نظر به مفنی فیه باشد و لازمه ی این که یک شیء هم فانی باشد و هم مفنی فیه این است که هم به آن نظر شود و هم نظر نشود که این اجتماع نقیضین است.

مسلک دوم: علامیت:

باید این وجود که کلی نیز در ضمن آن است، علامت باشد برای همان وجودی که کلی در ضمن آن است یعنی جعل الشیء علامه لنفسه و این نیز محال است. چرا که علاات و ذوالعلامه باید دو چیز باشند. اشکال استاد بر فرمایش محقق خوئی:

اشکال اول:

این سخن که «الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراده» سخنی نادرست است. زیرا کلی طبیعی فقط در ذهن موجود است نه در خارج چرا که نسبت کلی به افرادش نسبت آباء به ابناء است و خود شما در این بحث که آیا اوامر تعلق به طبیعت می گیرند یا به افراد؟ فرموده اید: فردیت فرد به عوارضش نیست و حتی اگر کیف و کم و دیگر عوارض را از طبیعی جدا کنیم، باز حصه ای از

انسان که در ضمن زید است غیر از حصه ای از انسان است که در ضمن عمرو است و زید و عمرو با هم تباین دارند و اشتراکشان فقط در مفهوم است. واضح است که اگر این سخنان و مبانی را بپذیریم کلی در خارج وجود نخواهد داشت و التزام به وجود کلی در خارج مستلزم قبول قول رجل همدانی خواهد بود.

بنابراین قول این است که جایگاه کلی در ذهن است چون وجودات ذهنی دو قسم اند: یکی وجوداتی که از خارج بر آن نقش می بندند و دیگری وجوداتی که اختراع خود ذهن است مثل صور اجتماع نقیضین.

بنابراین در ما نحن فیه میگوییم:

وقتی لفظ زید محقق می شود، کلی در خارج محقق نشده و لذا این فرد (لفظ زید) می تواند فانی در معنای کلی باشد و نیز می تواند علامت برای معنای کلی باشد و دیگر محذور افناء الشیء فی نفسه و یا جعل اللفظ علامه لنفسه پیش نمی آید زیرا فانی و مفنی فیه و علامت و ذو العلامه با هم متفاوتند. اشکال دوم:

برفرض که این نظر را بپذیریم که کلی بوجود افرادش در خارج موجود می شود، لازم نیست مفنی فیه و یا ذو العلامه را همان وجود فانی ای قرار دهیم که کلی در ضمنش محقق شده بلکه می شود فانی، یک وجود باشد و مفنی فیه وجود دیگری که کلی در ضمن آن محقق شود. البته باید توجه داشت که این سخن برای رفع اشکال عقلی است که مرحوم آقای خوئی ادعا فرموده است.

*بیان مختار:

فرمایش مرحوم ایروانی تمام است..

ولکن شبه ای در ذهن است:

اگر مقصود از لفظ زید، طبیعت لفظ زید باشد، دو طور می شود بر آن حکم کرد:

طریق اول: همانطور که مرحوم ایروانی فرمود لفظ زید را استعمال کنیم در نوع و طبیعی لفظ زید. طریق دوم: این است که حکم و محمول، برای این شخص و سایر اشخاصی که مانند این لفظ زید هستند ثابت باشد و تمامی این وجودات موضوع باشند. این راه نیز بالوجدان ممکن و صحیح است. ان قلت: در این راه نیز استعمال صورت گرفته است.

قلت: استعمالی صورت نگرفته است چون در استعمال، دال و حاکی، موضوع نیست بلکه موضوع محکی و مدلول است ولی در این راه، یکی از اجزاء موضوع خود حاکی است.

ان قلت: در این راه ایجاد محض نیز صورت نگرفته است زیرا نسبت به غیر از شخص لفظی که تلفظ شده، نسبت به مابقی استعمال صورت گرفته است.

قلت: بله این مطلب را قبول داریم و لذا می‌گوییم اطلاق اللفظ و اراده نوعه اگر از باب حکایت و استعمال باشد کما این که محقق ایروانی فرمود (راه اول) بلا اشکال صحیح است و نیز ممکن است از بایی ملّفّق از اطلاق ایجاد و استعمال باشد و چه بسا مرحوم آخوند که می‌فرماید محتمل است این اطلاق، از باب ایجاد باشد و محتمل است از باب حکایت باشد مقصودش همین باشد.

*اطلاق اللفظ و اراده صنفه:

از ما ذکرنا روشن شد که این اطلاق نیز دو قسم است:

قسم اول:

خصوص شخص لفظی که ایجاد می‌شود، مصداق صنف است مثل این که می‌گوییم «زید فی زید قائم مبتداً» که خود این زید که اول تلفظ شده مبتدا است در این صورت می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

قسم دوم:

زید ی که ایجاد می‌شود مصداق صنف نیست مثل این که می‌گویید «زید فی ضرب زید فاعل» در این جا این زیدی که ابتدا تلفظ شده فاعل نیست، در این صورت این اطلاق می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده مثله.

*اما اطلاق اللفظ و اراده مثله

آخوند ره می‌فرماید:

قطعاً این اطلاق از باب حکایت و استعمال است. چرا که حکم را نبرده ایم روی همین شخصی که در خارج ایجاد کرده ایم بلکه حکم تعلق گرفته به وجود دیگری یعنی محکی، لکن یک وقت حاکی لفظ است و محکی معنای آن و یک وقت حاکی لفظ است و محکی نیز لفظ است که ما نحن فیه از این قسم است. و در اینجا محال است از باب ایجاد باشد.

نظر محقق ایروانی:

وقتی ایشان اطلاق اللفظ و اراده نوعه را از باب استعمال دانست، اطلاق اللفظ و اراده مثله را هم از باب استعمال می‌داند.

نظر مرحوم آقای خوئی:

این اطلاق نیز از باب استعمال نیست و از باب ایجاد می‌باشد.

توضیح:

مقدمه:

در بحث حروف بیان شده که حروف وضع شده اند برای تخصیص و تضييق مثلا وقتی گفته می شود: «الصلاه في المسجد افضل من الصلاه في الدار» کلمه «فی» بنحو تعدد دال و مدلول دلالت می کند بر این که مطلق طبیعت صلاه مراد نیست بلکه صلاتی مراد است که در مسجد باشد.

ذی المقدمه:

گاهی تضييق و تخصیص در معناست مانند مثالی که زدیم و گاهی تخصیص در الفاظ است. مثلا وقتی گفته می شود: «زید فی جاءزید فاعل» کلمه «فی» دلالت می کند که هر لفظ زیدی مراد نیست بلکه حصه ای از لفظ زید مراد است. بنابراین لفظ زید در خارج محقق شده و به آن تلفظ شده، تخصیص و تقیید نیز به وسیله «فی جاءزید» صورت گرفته و حکم (فاعل) تعلق گرفته به همین زیدی که خارجا به آن تلفظ شده و محقق شده یعنی لفظ زید محصّص.

نتیجه:

این نوع اطلاق نیز مانند اطلاق اللفظ و اراده شخیصه اطلاق ایجاد می کند یعنی حکم تعلق گرفته به همان لفظی که در خارج ایجاد شده و فقط فرقشان در این است که در اطلاق اللفظ و اراده شخیصه موضوع، خود همان لفظی است که در خارج ایجاد شده و لکن در اطلاق اللفظ و اراده مثله، حکم تعلق گرفته به حصه ای از لفظ که در خارج محقق شده که تحقق آن حصه به سبب سه کلمه بوده است یعنی «زید» و «فی» و «ضرب زید».

بنابراین در این نوع اطلاق، استعمال لغو و تحصیل است زیرا وقتی خود موضوع در خارج هست داعی بر استفاده از حاکی نداریم.

اشکالات بفرمایش مرحوم آقای خوئی:

اشکال اول:

قیاس تخصیص در معانی با تخصیص در الفاظ قیاس مع الفارق است زیرا در تخصیص در معانی فرد خارجی، مصداق حصه است ولی در اینجا حکم برای حصه نیست (زید محصّص که در ابتدای جمله واقع شده) زیرا این لفظ زید مبتدا واقع شده نه فاعل، بلکه برای زیدی است که بعد از «ضرب» واقع شده و لذا حتما باید زید اولی حاکی از زید دومی باشد و در نتیجه حتما باید اطلاق اللفظ، از باب استعمال باشد.

اشکال دوم:

در ما نحن فیه لغویت پیش نمی آید چراکه لغویت زمانی است که احتیاج به مؤونه زائده باشد و در ما نحن فیه احتیاجی به مؤونه زائده نیست زیرا لافظ هنگام تلفظ، لفظ زید را ایجاد می کند بدون این که آن را حاکی در نظر گرفته باشد و یا آن را ایجاد می کند در حالیکه حاکی است از مثلش، علی الخصوص اینکه استعمال، مطابق با ارتکاز است.

*نتیجه مبانی مختار:

اطلاق اللفظ و اراده شخصه از باب استعمال نیست. و اما اراده نوعه و صنفه و مثله از باب استعمال صد درصد می تواند باشند و اطلاق اللفظ و اراده نوعه و صنفه ممکن است از باب ایجاد تنها و از باب استعمال نباشد و بینابین باشد.

اصول-تقریر جلسه ۵۷-دوشنبه-۵ بهمن ۹۴-اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

دوشنبه ۹۴/۱۱/۵

تبیین اشکال لزوم ترکیب از جزئین توسط محقق ايروانی

هر قضیه ای سه موطن دارد، ابتدا در خارج محقق می شود (به جمیع اجزاء ثلاثه اش یعنی موضوع و محمول و نسبت) و سپس تنزیل پیدا می کند از خارج به عقل و بعد از آن تنزیل پیدا می کند به عالم لفظ. مثلاً وقتی زید در عالم خارج می ایستد، قضیه خارجی محقق می شود و بعد از آن که این قضیه تصور می شود به جمیع اجزاء ثلاثه اش، قضیه عقلیه تحقق می یابد و بعد از آن که گفته شود «زید قائم» قضیه لفظیه محقق می شود. در هر کدام از این سه قضیه، بایستی اطراف آن، محقق در موطن همان قضیه باشند و نمی شود مثلاً موضوع، زید خارجی و محمول، قائم در موطن عقل یا موطن تلفظ باشد.

بنابراین اشکال این است که در قضیه لفظیه، باید دو طرف نسبت در عالم لفظ محقق باشند و حال آن که اگر موضوع در قضیه، شخص لفظ «زید» باشد یعنی لفظ خارجی که وعاء آن خارج است و محمول آن «لفظ» باشد که ظرف آن عالم لفظ است و حاکی است از عالم خارج، یک طرف نسبت عالم

خارج و یک طرف آن عالم لفظ است و لازمه این سخن این است که این قضیه، نه موطنی در خارج داشته باشد و نه در لفظ زیرا اجزاء ثلاثه اش در یک موطن اجتماع پیدا نکرده اند.

جواب این اشکال

درست است که باید طرفین قضایا در هر موطنی، محقق در همان موطن باشند بنابراین در قضیه لفظیه باید طرفین قضیه تحقق در ظرف تلفظ داشته باشند و صرف تحقق خارجی و یا تحقق در عالم ذهن کافی نیست، ولی گاهی تحقق در عالم لفظ به حمل اولی است کما این که در استعمالات حکائیه می بینیم مانند «لفظاً» که محمول واقع شده است و گاهی تحقق به حمل شایع است مثل «زید» که مصداقی از مصادیق زید است و در ما نحن فیه لفظ به حمل اولی (یعنی مفهوم لفظ) حمل بر لفظ به حمل شایع یعنی لفظ «زید» شده است. حمل مفهوم بر مصداق هیچ مشکلی ندارد و از استعمالات شایع و رائج بین مردم است کما این که می گویند «زید انسان» و حال آن که جایگاه انسان در ذهن و جایگاه زید در خارج است.

لذا اشکال محقق اصفهانی و تفصیلی که آقای صدر می دهد درست نیست زیرا ضرب خارجی نیز یکی از مصادیق ضرب است و لذا می شود بدون آوردن لفظی که دال و حاکی بر آن باشد، حمل کنیم «ضرب» را بر آن به شکل حمل مفهوم بر مصداق مانند حمل «لفظ» بر «زید».

اما اطلاق اللفظ و اراده نوعه:

اگر گفته شود «زید لفظ» و از زید خصوص لفظ زیدی که اکنون تلفظ شده اراده نشود بلکه نوع و کلی زیدهایی که تلفظ می شوند اراده شود، در این که آیا این اطلاق، استعمال است و یا ایجاد؟ سه نظریه وجود دارد:

یکی فرمایش آخوند ره که می فرماید هم از باب استعمال ممکن است باشد و هم از باب ایجاد. یکی فرمایش محقق ایروانی و محقق اصفهانی که می فرمایند قطعاً از قبیل استعمال است و محال است که از قبیل ایجاد باشد.

یکی فرمایش مرحوم آقای خوئی که می فرماید محال است از باب استعمال باشد و اطلاق ایجاد است.

کلام آخوند ره

ممکن است از باب استعمال باشد و ممکن است از باب ایجاد باشد:
اگر از لفظ «زید» اراده شود نوع و کلی زیدهای ملفوظه و لفظ «زید» مرأه و حاکی از آنها باشد، استعمال صورت گرفته است.
اما اگر اراده شود شخص لفظ «زید» لکن نه بما هو شخص تا بشود اطلاق اللفظ و اراده شخصه بلکه بما هو فرد و مصداق للکلی، استعمال صورت نگرفته است و اطلاق ایجادی است.

کلام محقق ایروانی

اطلاق اللفظ و اراده نوعه محال است از قبیل ایجاد باشد زیرا وقتی می گوئید «زید لفظ» و بر موضوع (زید) حکم می کنید، آیا این حکم تعلق گرفته است به فرد خارجی لفظ «زید» و یا تعلق گرفته است به کلی و نوع لفظ «زید»؟
اگر گفته شود که حکم تعلق گرفته به فرد خارجی، در این صورت نمی شود حکم را متعلق به نوع و کلی دانست زیرا وجود خارجی حصه ای از کلی است و نه خود کلی و اگر گفته شود حکم تعلق گرفته به کلی، از آن جا که کلی را نمی توان در عالم خارج و یا در ذهن مخاطب، محقق کرد مگر این که واسطه ای آورده شود که دلالت بر آن کلی کند، همیشه احتیاج به استعمال وجود دارد تا حکایت و دلالت بر نوع و کلی محقق شود.

کلام مرحوم آقای خوئی

محال است است این اطلاق، استعمال و حکایت باشد چون استعمال و حکایت دو معنا دارد: یا افناء لفظ در معناست و یا جعل اللفظ علامه للمعنی و هر دوی اینها در مقام محال است:
توضیح مطلب: کلی را چه در خارج و چه در ذهن مخاطب نمی شود ایجاد کرد مگر این که فردش را محقق کنید بنابراین وقتی می خواهید حکمی بر کلی و نوع کنید به واسطه احضار فرد آن کلی است در ذهن یعنی حکم می شود بر فرد بما این که مصداقی از کلی است.
حال اگر بخواهید استعمال کنید فرد را در کلی بما این که کلی تحقیقی ندارد مگر در وجود فردش، لازم می آید افناء فرد در فرد و یا جعل الفرد علامه للفرد که هر دو محال است.

تقریر اصول- جلسه ۵۸- سه شنبه ۶ بهمن ۹۴- اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم
اجمعين.

سه شنبه ۹۴/۱۱/۶

مرحوم آخوند فرمود اگر گفته شود «زید لفظ» و از زید اراده شود نوع و طبیعی لفظ، ممکن است از
باب حکایت باشد و ممکن است از باب ایجاد باشد.
و محقق ایروانی فرمود قطعا از باب استعمال و حکایت است و محال است که از باب ایجاد باشد.
مرحوم آقای خوئی فرمود محال است از باب استعمال باشد و قطعا از باب ایجاد است.

کلام محقق ایروانی

محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه از قبیل ایجاد باشد زیرا وقتی می گوئید «زید لفظ» و بر
موضوع (لفظ زید) حکم می کنید، آیا این حکم تعلق گرفته است به فرد خارجی لفظ «زید» و یا تعلق
گرفته است به کلی و نوع لفظ «زید»؟
اگر گفته شود که حکم تعلق گرفته به فرد خارجی و آن وجود مشخص است که موضوع لحاظ شده،
دو صورت ممکن است تصور شود:

- آن فرد و وجود مشخص بما هو وجود مشخص موضوع قرار گیرد: در این صورت از قبیل اطلاق
اللفظ و اراده شخیصه می باشد و نه اطلاق اللفظ و اراده نوعه.
 - آن فرد و وجود مشخص بما هو فرد و مصداق للکلی، موضوع قرار گیرد: در این صورت نمی شود
حکم را متعلق به نوع و کلی دانست زیرا علی ای حال حکم دائر مدار همان وجود خارجی و همان
حصه از کلی خواهد بود و نه کلی بما هو کلی، چرا که فرد و وجود مشخص خارجی همیشه حصه
ای از کلی است و نه خود کلی و لو این که همه خصوصیات و تشخصاتش را کنار بگذاریم و الا
لازم می آید که فرد، کلی باشد که این محال است.
- و اگر گفته شود حکم تعلق گرفته به کلی، از آن جا که کلی را نمی توان در ذهن مخاطب، محقق کرد
مگر این که واسطه ای آورده شود که دلالت بر آن کلی کند و حاکی از آن باشد، همیشه احتیاج به
استعمال وجود دارد تا حکایت و دلالت بر نوع و کلی محقق شود.

فتلخص مما ذكرنا این که همانند آخوند ره از طرفی ملتزم شویم به امکان اطلاق ایجادى در اطلاق اللفظ و اراده نوعه و از آن طرف بگوئیم آنی که در خارج محقق شده فرد است، تهافت است چون اگر حکم متعلق به کلی است که کلی، ایجاد نشده و آنی که ایجاد می شود، کلی نیست و همیشه فرد است.

کلام محقق خوئی ره

ایشان در مقابل کلام مرحوم ایروانی می فرماید: محال است که اطلاق اللفظ و اراده نوعه، از باب استعمال و حکایت باشد و حتما از باب ایجاد است به این شکل که طبیعی و نوع، در ذهن مخاطب احضار می شود به وسیله ارائه فردش، چون در بیان حقیقت استعمال و حکایت دو مسلک وجود دارد: ۱- استعمال، افناء لفظ در معناست. ۲- استعمال، جعل اللفظ علامه للمعنی است و هر دوی اینها در مقام محال است.

توضیح مطلب: کلی را نمی شود در خارج ایجاد کرد مگر این که در ضمن فردش محقق شود لذا فرموده اند: الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراده و وقتی فردی در خارج محقق می شود، کلی نیز در ضمن او محقق می شود.

بنابراین اگر فرد لفظ «زید» در خارج ایجاد شد، کلی و طبیعی آن نیز محقق شده است. حال شما گاهی لفظ زید بما هو فرد مشخص را اراده می کنید، که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده شخیصه و گاهی لفظ زید بما هو وجود للنوع را اراده می کنید که در این صورت می شود از قبیل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

حال اگر بخواهد این لفظ محقق شود و نوعش را از باب استعمال و حکایت بفهماند:

بنابر مسلک افنائیت، باید این وجودی که کلی نیز در ضمن آن است، فانی باشد در وجودی که کلی در ضمن آن هست و این یعنی افناء الشیء فی نفس ذلک الشیء که محال است زیرا افناء یعنی به فانی نظر نشود و نظر به مفنی فیه باشد و لازمه ی این که یک شیء هم فانی باشد و هم مفنی فیه این است که هم به آن نظر شود و هم نظر نشود که این اجتماع نقیضین است.

و بنابر مسلک علامیت، باید این وجود که کلی نیز در ضمن آن است، علامه باشد برای همان وجودی که کلی در ضمن آن است یعنی جعل الشیء علامه لنفسه و این نیز محال است.

اشکال بر کلام محقق خوئی

اولا این سخن که «الحق ان الکلی الطبیعی موجود فی الخارج بوجود افراد» حرفی غلط است زیرا کلی طبیعی فقط در ذهن موجود است نه در خارج چرا که نسبت کلی به افرادش نسبت آباء به ابناء است و خود شما در این بحث که آیا اوامر تعلق به طبیعت می گیرند یا به افراد؟ فرموده اید: فردیت فرد به عوارضش نیست و حتی اگر کیف و کم و دیگر عوارض را از طبیعی جدا کنیم، باز حصه ای از انسان که در ضمن زید است غیر از حصه ای از انسان است که در ضمن عمرو است و زید و عمرو با هم تباین دارند و اشتراکشان فقط در مفهوم است. واضح است که اگر این سخنان و مبانی را بپذیریم کلی در خارج وجود نخواهد داشت و التزام به وجود کلی در خارج مستلزم قبول قول رجل همدانی خواهد بود.

بنابر این قول این است که جایگاه کلی در ذهن است چون وجودات ذهنی دو قسم اند: یکی وجوداتی که از خارج بر آن نقش می بندند و دیگری وجوداتی که اختراع خود ذهن است مثل صور اجتماع نقیضین.

بنابر این در ما نحن فیه وقتی لفظ زید محقق می شود، کلی در خارج محقق نشده و لذا این فرد (لفظ زید) می تواند فانی در معنای کلی باشد و نیز می تواند علامت برای معنای کلی باشد و دیگر محذور افناء الشیء فی نفسه و یا جعل اللفظ علامه لنفسه پیش نمی آید زیرا فانی و مفنی فیه و علامت و ذو العلامه با هم متفاوتند.

ثانیا می گوییم به فرض که این نظر را بپذیریم که کلی بوجود افرادش در خارج موجود می شود، لازم نیست مفنی فیه و یا ذو العلامه را همان وجود فانی ای قرار دهیم که کلی در ضمنش محقق شده بلکه می شود فانی، یک وجود باشد و مفنی فیه وجود دیگری که کلی در ضمن آن محقق شود. البته باید توجه داشت که این سخن برای رفع اشکال عقلی است که مرحوم آقای خوئی ادعا فرموده و الا این که چنین استعمالی عرفی و متداول است یا خیر؟ بحث دیگری است.

بیان مختار

نظر مرحوم ایروانی درست است و لکن شبهه ای که در ذهن خلجان می کند این است که اگر مقصود از لفظ زید، طبیعت لفظ زید باشد، دو جور می شود بر آن حکم کرد:

یک راه این است که همانطور که مرحوم ایروانی فرمود لفظ زید را استعمال کنیم در نوع و طبیعی لفظ زید.

راه دیگر این است که حکم و محمول، برای این شخص و سایر اشخاصی که مانند این لفظ زید هستند ثابت باشد و تمامی این وجودات موضوع باشند. این راه نیز بالوجدان ممکن و صحیح است. ان قلت: در این راه نیز استعمال صورت گرفته است.

قلت: استعمالی صورت نگرفته است چون در استعمال، دال و حاکی، موضوع نیست بلکه موضوع محکی و مدلول است ولی در این راه، یکی از اجزاء موضوع خود حاکی است. ان قلت: در این راه ایجاد محض نیز صورت نگرفته است زیرا نسبت به غیر از شخص لفظی که تلفظ شده، نسبت به مابقی استعمال صورت گرفته است.

قلت: بله این مطلب را قبول داریم و لذا می‌گوییم اطلاق اللفظ و اراده نوعه اگر از باب حکایت و استعمال باشد کما این که محقق ایروانی فرمود (راه اول) بلا اشکال صحیح است و نیز ممکن است از بابتی مطلق از اطلاق ایجاد و استعمال باشد و چه بسا مرحوم آخوند که می‌فرماید محتمل است این اطلاق، از باب ایجاد باشد و محتمل است از باب حکایت باشد مقصودش همین باشد.

و اما اطلاق اللفظ و اراده صنفه

از ما ذکرنا روشن شد که این اطلاق نیز دو قسم است:

یک وقت خصوص شخص لفظی که ایجاد می‌شود، مصداق صنف است مثل این که می‌گوییم «زید فی زید قائم مبتدأ» که خود این زید که اول تلفظ شده مبتدا است در این صورت می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده نوعه.

اما یک وقت زید ی که ایجاد می‌شود مصداق صنف نیست مثل این که می‌گویید «زید فی ضرب زید فاعل» در این جا این زیدی که ابتدا تلفظ شده فاعل نیست، در این صورت این اطلاق می‌شود مثل اطلاق اللفظ و اراده مثله.

اما اطلاق اللفظ و اراده مثله

آخوند ره می‌فرماید: قطعا این اطلاق از باب حکایت و استعمال است چون حکم را نبرده ایم روی همین شخصی که در خارج ایجاد کرده ایم بلکه حکم تعلق گرفته به وجود دیگری یعنی محکی، لکن

یک وقت حاکی لفظ است و محکی معنای آن و یک وقت حاکی لفظ است و محکی نیز لفظ است که ما نحن فیه از این قسم است.

نظر محقق ایروانی نیز واضح است زیرا وقتی ایشان اطلاق اللفظ و اراده نوعه را از باب استعمال دانست، اطلاق اللفظ و اراده مثله را هم از باب استعمال می داند.

نظر مرحوم آقای خوئی: این اطلاق نیز از باب استعمال نیست و از باب ایجاد می باشد.

توضیح مدعا: همانطور که در بحث حروف گذشت، حروف وضع شده اند برای تخصیص و تضييق مثلا وقتی گفته می شود: «الصلاه فی المسجد افضل من الصلاه فی الدار» کلمه «فی» دلالت می کند بر این که مطلق طبیعت صلاه مراد نیست بلکه صلاتی مراد است که در مسجد باشد.

لکن گاهی تضييق و تخصیص در معناست مانند مثالی که زدیم و گاهی تخصیص در الفاظ است. مثلا وقتی گفته می شود: «زید فی ضرب زید فاعل» کلمه «فی» دلالت می کند که هر لفظ زیدی [۱] مراد نیست بلکه حصه ای از لفظ زید مراد است. بنابراین لفظ زید در خارج محقق شده و به آن تلفظ شده، تخصیص و تقييد نیز به وسیله «فی ضرب زید» صورت گرفته و حکم (فاعل) تعلق گرفته به همین زیدی که خارجا به آن تلفظ شده و محقق شده یعنی لفظ زید محصّص.

بنابراین این نوع اطلاق نیز مانند اطلاق اللفظ و اراده شخیصه اطلاق ایجاد می کند یعنی حکم تعلق گرفته به همان لفظی که در خارج ایجاد شده و فقط فرقیشان در این است که در اطلاق اللفظ و اراده شخیصه موضوع، خود همان لفظی است که در خارج ایجاد شده و لکن در اطلاق اللفظ و اراده مثله، حکم تعلق گرفته به حصه ای از لفظ که در خارج محقق شده که تحقق آن حصه به سبب سه کلمه بوده است یعنی «زید» و «فی» و «ضرب زید».

بنابراین در این نوع اطلاق، استعمال لغو و تحصیل است زیرا وقتی خود موضوع در خارج هست داعی بر استفاده از حاکی نداریم.

اشکال بر کلام مرحوم آقای خوئی:

اولا قیاس تخصیص در معانی با تخصیص در الفاظ قیاس مع الفارق است زیرا در تخصیص در معانی فرد خارجی، مصداق حصه است ولی در اینجا حکم برای حصه نیست (زید محصّص که در ابتدای جمله واقع شده) زیرا این لفظ زید مبتدا واقع شده نه فاعل، بلکه برای زیدی است که بعد از «ضرب» واقع شده و لذا حتما باید زید اولی حاکی از زید دومی باشد و در نتیجه حتما باید اطلاق اللفظ، از باب استعمال باشد.

ثانیا در ما نحن فیه لغویت پیش نمی آید زیرا لغویت زمانی است که احتیاج به مؤونه زائده باشد و در ما نحن فیه احتیاجی به مؤونه زائده نیست زیرا لافظ هنگام تلفظ، لفظ زید را ایجاد می کند بدون این که آن را حاکی در نظر گرفته باشد و یا آن را ایجاد می کند در حالیکه حاکی است از مثلش، علی الخصوص اینکه استعمال، مطابق با ارتکاز است.

فتلخص مما ذکرنا اطلاق اللفظ و اراده شخصی از باب استعمال نیست. و اما اراده نوعه و صنفه و مثله از باب استعمال صد درصد می تواند باشند و اطلاق اللفظ و اراده نوعه و صنفه ممکن است از باب ایجاد تنها و از باب استعمال نباشد و بینابین باشد.

مطلب آخر

آخوند می فرماید وقتی می گوئیم «ضرب فعل ماض» ولو اطلاق اللفظ و اراده نوعه است لکن قطعا باید از باب استعمال باشد نه ایجاد چون «ضرب» ای که در مثال است مبتدا است نه فعل ماضی به خلاف اطلاق اللفظ و اراده نوعه در مثالهای دیگر که هر دو جور ممکن است.

به آخوند اشکال کرده اند کسی که می گوید «ضرب فعل ماض» مرادش این است که این «ضرب» را واضع وضع کرده برای فعل ماضی اما ممکن است یک جایی استعمال شود و یک جایی استعمال نشود و مراد آن ضرب هایی که به عنوان فعل استعمال می شوند نیست تا چنین گفته شود که مگر همه ضرب هایی که گفته می شوند فعل ماضی هستند؟!]

[۱] [مقصود زیدی است در ابتدای جمله واقع شده است نه زید دوم که بعد از ضرب واقع شده است.